

مبارزات کارگران « شرکت واحد »

راهها، بی راهه ها و درس های مبارزه طبقاتی

ناصر پایدار

بیست پنجم آبان ماه هشتاد و شش

مبارزات چند سال اخیر کارگران شرکت واحد به حلقه بحث انگیزی در زنجیره مبارزات طبقه کارگر ایران تبدیل گردیده است. گفتگوها، بررسی ها، ستایش پردازی ها، انتقادات و ژورنالیسم نسبتاً وسیعی، نه فقط در داخل که کم و بیش در سطح بین المللی حول آن جریان یافته است. افراد، محافل، نیروهای سیاسی و حتی دولت هائی در باره آن به داوری پرداخته اند و هر کدام از منظر سیاسی و نوع انتظارات خویش موضوعاتی را در همین گذر مطرح نموده اند. در این میان اگر مقاله چند صفحه ای « بهرام دزکی » را از آرشیو طویل این ارزیابیها، تحلیلهای و بگو مگوها حذف کنیم، آنچه باقی می ماند، داروی شفای هر کس باشد، به طور قطع هیچ کمکی به علاج درد هیچ راننده واحد و هیچ انسان فروشنده نیروی کار در دوزخ سرمایه داری ایران نبوده است. پروسه پیکار کارگران واحد هیچ تافته جدابافته ای از کل جنبش کارگری ایران و دنیا نیست، اما کندوکاو رادیکال طبقاتی، ماتریالیستی و ضد کار مزدی هر رخداد درون این جنبش با هدف کاربرد تجارب و دستاوردهای آن در تداوم فرایند مبارزه طبقاتی بسیار ضروری و واجد اهمیت است. نوشته حاضر تلاش دیگری در این راستا و تکمله کوچکی بر حرف های تاکنونی فعالین رادیکال ضد سرمایه داری در رابطه با سیر مبارزات کارگران و چند و چون نقش سندیکای شرکت واحد می باشد.

از مباحث کلی مربوط به سندیکا و جنبش سندیکالیستی بکلی چشم می پوشیم و گفتگوی خود را دقیقاً بر روی انتظارات کارگران و فشار مبارزات آنها، زمینه های پیدایش سندیکای واحد، راه حلهای سندیکالیستی پیشبرد اعتراضات، نقاط قوت و ضعف مبارزات، نقشه چینی محافل مختلف داخلی و خارجی برای سندیکای رانندگان، سرکوب اعتصاب و خیزش کارگران راننده توسط دولت هار بورژوازی و سرانجام اساسی ترین مسأله یعنی اینکه چه باید می شد و چه شد و چه تجاربی باید آموخت؟ متمرکز می سازیم. کارگران شرکت واحد همسان همه کارگران ایران یا کارگران هر کجای دیگر این دنیا به سطح نازل دستمزد و معیشت خویش، به وضعیت وخیم شرائط کار، شدت استثمار، بی حقوقی و سایر مصائب کارگر بودن، فرودست بودن و زیر فشار هولناک استثمار سرمایه بودن خویش اعتراض داشتند. دولت اسلامی اولاً در مقام سرمایه دار صاحب شرکت اتوبوس رانی و ثانیاً به عنوان دولت همه سرمایه داران بدون تحمل بیشترین فشار مبارزه کارگران حاضر به قبول هیچ سطحی از مطالبات آنان نبود و در این راستا مثل همیشه و همه جا عزم جزم داشت تا با تمامی تدارک لازم هر نوع اعتراض و جنب و جوش کارگران را سرکوب نماید. تا اینجا همه چیز به قلمرو بدیهیات تعلق دارد. رمز آمیزی مسائل از این نقطه به بعد است که آغاز می گردد.

کارگران راننده واحد دست به کار مبارزه برای تحمیل خواسته های خود بر بورژوازی بودند و در این راستا به میدان کشیدن قدرت و اعمال آن علیه کارفرما نخستین کاری بود که باید انجام می دادند. در این میان حضور یک مؤلفه معین به پروسه پیشبرد کار توسط کارگران افت و خیزی کم و بیش ویژه می بخشید. چیزی به نام سندیکا و

مبارزه سندیکائی هر چند كمرنگ در اين جا و در پهنه جدال كارگران و بورژوازی از قبل وجود داشت و همين پديده با همه كمرنگی و كم نقشی چند و چون انسجام فعاليت ها و روال صف آرائی كارگران در مقابل سرمايه دار دولتی و دولت سرمايه داران را زیر فشار خود قرار می داد. افرادی از میان كارگران با پیشینه كار سندیکائی، با نگاه، باور، سنت، فرهنگ و محتوای كار سندیکالیستی خواستار پیوند زدن اعتراض و مبارزه روز كارگران با روند بازسازی سندیکا، رسمیت یافتن و اعتبار سندیکالیسم و دمیدن در صور جنبش سندیکالیستی بودند. اینان بدون شك درد كارگران را خوب می فهمیدند، زمینه های مادی عصیان و خشم آنان را با چشم باز می دیدند و از همه اینها گذشته نسبت به فقر و گرسنگی و فلاکت دامنگیر كارگران و خانواده هایشان واقعاً حساسیت داشتند. در هیچ يك از اینها جای تردیدی نیست اما این عده كه شمارشان طبیعتاً زیاد هم نمی توانست باشد برای شیوه مبارزه كارگران راننده و راههای موفقیت آن نسخه پیچی خاص خود را داشتند. نوعی نسخه پیچی كه پدیده آشنای بخش عظیمی از دنیای سرمايه داری است. كشمکش قانونی با كارفرمایان در چهارچوب موجودیت و ماندگاری نظم اجتماعی موجود، برپائی نهادهای قانونی، سندیکاها و اتحادیه ها و حتی سازمان های سراسری كارگری، متشكل شدن هر چه بیشتر كارگران در این نهادها، مقتدر بودن آنها، امکان كنترل مبارزات كارگران توسط این نهادها، فشار بر سرمايه داران و دولت برای گرفتن برخی مطالبات اولیه معیشتی و گاه رفاهی به نفع اقشاری از كارگران، تضمین امنیت سرمايه گذاری و انباشت هر چه وسیع تر سرمايه در جامعه، فشار سازمان یافته، سیستماتیک و سرنوشت ساز بر جنبش كارگری برای قبول جامع الاطراف اصل پای بندی به ملزومات ماندگاری رابطه خرید و فروش نیروی كار، برقراری بالانس لازم میان سطح مرزها و تضمین سود دلخواه سرمايه ها، به صف نمودن جنبش كارگری كشور برای دفاع از منافع « بورژوازی خودی و دولت بورژوازی خودی » در پهنه رقابت ها و مجادلات جاری درون بخشهای مختلف سرمايه جهانی و مانند اینها، اقلام ریز و درشت این نسخه پیچی آشنا را تعیین کرده و می كند. عده ای از افراد سرشناس و با نفوذ میان كارگران راننده واحد خواستار پیوند خوردن اعتراض روز كارگران با پروسه احیاء، تحكیم و اقتداربخشی به چنین شیوه كار سازمان یافته مبارزات كارگری بودند. همان گونه كه گفتیم اینها نسبت به دردها و رنجهای كارگران بی تفاوت نبودند، خود نیز شماری از كارگران را تشكيل می دادند، اما به هر حال برای مسیر جلو رفتن و به ثمر رسیدن مبارزه، به چنین نقشه ای می اندیشیدند. از دید اینان موج نارضائی روز رانندگان می توانست ضمن جستجوی دستمزد افزون تر وثیقه گرفتن جواز سندیکا و اجازه فعاليت سندیکالیستی نیز باشد و دستیابی كارگران به لقمه ای نان چه بهتر كه با تضمین زعامت رهبران سندیکالیست بر جنبش كارگری با هم آمیخته شود و توأمان گردد!!

در سوی دیگر ماجرای اعتراض حاد روز، توده وسیع كارگران اتوبوس رانی قرار داشتند. موضوع برای اینها معنی، مكان و موضوعیت دیگری داشت. در اینجا سندیکا، خاصیت یا بی خاصیتی، زیان یا نفع، لازم بودن یا نبودن آن جای خاصی را به خود اختصاص نمی داد. اساس تحمیل مطالبات بر كارفرما و بسیج قدرت ممكن برای تحقق این امر بود. چگونگی تدارك قوا و به صف شدن در مقابل كارفرما و دولت كارفرمایان نیز برای آنان نمی توانست چندان رمزآمیز باشد. هر كارگری می داند كه اعتصاب، خواباندن چرخ تولید، تعطیل پروسه كار و تبدیل خیزش اعتصابی به اهرم نیرومند فشار علیه صاحب سرمايه اولین سلاحی است كه باید از نیام قدرت جمعی همزنجیرانش

بیرون آید. به همین دلیل دست زدن به اعتصاب و رسیدن به توافق جمعی برای تعطیل حمل و نقل عمومی در سطح شهر تهران و مجبور ساختن دولت به قبول مطالبات کارگران، اساسی ترین و یا در واقع تنها مسأله اساسی بود که کل گفتگو، جنب و جوش و تلاشهای عملی رانندگان را به خود معطوف می ساخت.

وجود این دو رویکرد متفاوت همان چیزی بود که به مبارزات روز کارگران اتوبوس رانی یک ویژگی حدوداً محسوس می بخشید. فراموش نکنیم که جنبش متشکل و ضرورت سازمانیابی مبارزه طبقاتی بحثی نبود که در این روزها مسأله خاص رانندگان واحد باشد، این گفتگو و تلاش مترتب بر آن دلمشغولی فعالین جنبش کارگری در سطحی نسبتاً وسیع بود، آنچه در اینجا رنگ تفاوت داشت نه اصل تلاش سازمانیابی که تبلور این مساعی و تقلاها در راه حل ویژه سندیکاسازی از یک سوی و گره خوردن تدارک سندیکالیست ها برای بازسازی سندیکا، به مبارزه روز و سازمانیابی اعتصاب قریب الوقوع رانندگان از سوی دیگر بود. کارگران آماده به کارگیری قدرت، اعمال فشار بر بورژوازی و از کار انداختن چرخ کار بودند و در همین راستا رهبران سندیکالیست را نیز سخت زیر فشار قرار می دادند. رویه دیگر فرایند را اما سندیکالیسم می نوشت. پاسخ اینها به کارگران آن بود که طرح مطالبات آری، کوشش برای تحقق آنها هم قابل قبول، اما قبل از هر چیز: بر اساس کدام قانون می خواهید اعتصاب کنید؟ و کدام تشکیلات قرار است اعتصاب را رهبری کند؟ بدون داشتن قانون اعتصاب و بدون وجود سازمانی قانونی که مجاز به اعلام اعتصاب با رجوع به قانون باشد چگونه می خواهید دست به اعتراض و اعمال فشار بر کارفرما بزنید؟

دو منطق متفاوت و متعارض در درون یک جنبش واحد در مقابل هم به صف می ایستاد. نقطه عزیمت یکی از آنها شکم گرسنه فرزندان، نداشتن اجاره بهای خانه، نداشتن پول دارو و دکتر اولاد بیمار، برهنگی افراد فامیل، شدت استعمار، حدت توحش کارفرمایان و همه واقعیت های دیالکتیک زمخت زندگی در چهاردیوار جهان بربریت سرمایه داری بود و نقطه حرکت دیگری را قانون سرمایه، اهمیت پای بندی به قانونیت و مدنیت نظام اجتماعی مسلط، نیاز به نهادهای قانونی گفتگو با سرمایه دار و مانند اینها تعیین می کرد. مجادله این دو رویکرد برای مدتی به درازا کشید. رویکرد اول برای جلب رضایت «همقطاران» بی سلاح، مخالف سلاح و پای بند محکم صلاح، وعده فردا و فداهای آنان را با باور اصیل همزنجیری گوش داد اما همزمان ناله ها، بدبختی ها و بدهکاری و گرسنگی و فلاکت خود را نیز بر سر و روی آنان فریاد کرد. این تعارض و جدال طولانی سرانجام در فضائی غبار آلود و مالا مال از توهم بر کرانه یک سازش نامکتوب لنگر انداخت. سندیکالیست ها رضایت دادند که عجالتاً سندیکای فاقد پروانه قانونی بر پای دارند، با این امید و انتظار و شرط که مبارزه روز کارگران پشتوانه احراز مجوز قانونی برای وجود سندیکا و توافق دولت بورژوازی با موجودیت قانونی سندیکا گردد. این توافق برآیند پیشروی جنبش خود جوش ضد سرمایه داری کارگران راننده در یک سوی و عقب نشینی مصلحتی و بسیار حساب شده سندیکالیسم در درون جنبش کارگری ایران بود. برای رانندگان واحد گامی به جلو تلقی می شد زیرا به هر حال سندیکالیسم را به نوعی تسلیم خواسته خود می ساخت. اما سنگ بنای شکست مبارزات جاری و شاید بعدی کارگران هم درست در همین جا نهاده می شد. مسیر پیروزی مبارزه به طور قطع نمی توانست از اینجا گذر کند. آنچه رخ داد این بود که خیلی سریع سندیکا و سندیکا سازی و خواست صحنه گذاری دولت بورژوازی بر قانونیت سندیکا جای همه چیز را گرفت. کارگران تا اعتصاب پیش رفتند زیرا که رهبران سندیکالیست هم خواسته و هم ناخواسته به اعتصاب رضایت دادند

اما طنز حادثه این شد که اعتصاب با همه عظمت و با همه هزینه های گزاف خود در گرد و خاک سندیکاخواهی و مطالبه حق مبارزه قانونی! گم گردید. « خدنگ مارکش با مار شد جفت» مطالبات اساسی کارگران به حاشیه رانده شد و اعمال قدرت جمعی و طبقاتی آنان که قرار بود وثیقه تحمیل مطالباتشان بر دشمن بورژوا باشد، در خدمت این قرار گرفت که استفاده از این قدرت به تمامی شرط و شروط ها و قید و بندهای قانونی سرمایه حلق آویز گردد!! متعاقب این رخدادها پدیده « سندیکای واحد» برگی در تاریخ حوادث روز جامعه شد. برگی که همه از همه جا در آن شروع به نوشتن کردند و آنان که هیچ ننوشتند، مطابق معمول توده رانندگان شرکت واحد بودند. پیش از این در فاصله سالهای پس از انقلاب بهمن تا زمان بازسازی سندیکای واحد یا کلاً در طول تاریخ جنبش کارگری پس از وقوع کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲، توده های کارگر در شرائط مختلف، در وحشتناک ترین دوره های خفقان و ترور و استیلا دیکتاتوری هار پلیسی سرمایه، در مراکز گوناگون کار و تولید به مبارزات بسیار وسیع و با عظمتی دست زده بودند اما در هیچ کجای تاریخ ایران، در هیچ گزارش رسانه های بین المللی هیچ کس از اعلام همبستگی و حمایت اپوزیسیون های درونی قدرت سیاسی بورژوازی یا از آن مهمتر اعلام پشتیبانی و جانبداری این یا آن دولت سرمایه داری نسبت به اعتراضات کارگر ایرانی هیچ کلمه ای به خاطر نداشت و طبیعتاً نمی توانست داشته باشد. به این دلیل مشخص که اساساً چنین حادثه ای قابل وقوع نبود.

گم شدن مبارزات کارگران « واحد» در گرد و خاک ساختن سندیکا، معادله فوق را بر هم زد. حزب مشارکت اسلامی و گروههای دیگر دوم خردادی در عداد نخستین محافل درون ساختار دولتی بورژوازی بودند که بسیار سنجیده و آگاهانه به اعلام حمایت از سندیکا و اعتبار قانونی آن پرداختند. موضوعی که سندیکالیست های متولی « سندیکای واحد» نیز طبیعتاً با آغوش باز از آن استقبال کردند. تبدیل نام نفرت انگیز « خانه کارگر» و « شوراهای اسلامی کار» به یک نام کمتر منفور به ویژه یک نام معرف سازش میان کارگر و سرمایه دار و باب طبع مشترک محافل جهانی قدرت سرمایه و سندیکالیسم کارگری برای اینان حادثه ای بسیار خوشایند و قابل حمایت بود. دوم خردادها در نقش یک بخش بسیار مهم قدرت دولتی بورژوازی، تشکیل « سندیکای واحد» را به فال نیک گرفتند. زیرا که اولاً: آن را ظرف مناسبی برای مهار و کنترل مبارزات کارگران و هدایت این مبارزات در مارپیچ قانون سرمایه و مصالح و منویات نظام سرمایه داری تشخیص می دادند، ثانیاً برای حل و فصل مسائل مربوط به ادغام عمیق تر سرمایه اجتماعی ایران در فرایند بازتولید سرمایه جهانی و برای جلب رضایت دولت ها و نهادهای اقتصادی بین المللی سرمایه داری به پیشبرد پروسه این کار، محتاج جابجائی نام خانه کارگر و شوراهای اسلامی کار با سندیکا بودند. ثالثاً تشکیل سندیکای واحد سنگ بنای توسعه سندیکالیسم در کل جنبش کارگری ایران و انطباق بیش و بیشتر این سندیکالیسم با همه ساز و کارها، برنامه ریزی ها و سیاست های نئولیبرالی روز سرمایه می گردید. چهارم اینکه پیگیری سیاست حمایت از سندیکاسازی در جنبش کارگری راهی برای بهره گیری از توهّمات توده های کارگر و به صف کردن توان کارگران در پشت سر اصلاحات نئولیبرالی و تسویه حساب با جناح رقیب در قدرت دولتی سرمایه داری به حساب می آمد. پنجم و بالاخره اطمینان به این مسأله که سندیکالیسم ایرانی سوای همان سازمانهای پلیسی موجود کارگرنمایانه منتهی با ظاهری فریبا و عامه پسند هیچ چیز دیگری نخواهد شد. دوم خردادی ها به همه این دلایل سندیکالیسم حی و حاضر درون « شرکت واحد» را ورودی مناسبی برای تهیه مصالح و ملاط

کارگری ساختمان «جامعه مدنی» مطلوب خود تصور می نمودند و لاجرم به دفاع از آن روی می کردند. حضور چندتن از چهره های سرشناس علم و کتل اصلاحات در اجتماع کارگران «واحد» در روزپس از دستگیری اعضای هیأت رئیسه سندیکای شرکت اتوبوسرانی میزان اهمیت موضوع برای این جماعت را تا حدود زیادی روشن می سازد.

آوازه تمرکز مبارزات کارگران بر روی محور سندیکاسازی و سندیکالیسم خیلی زود اشک در چشم تر محافل جهانی سرمایه نیز شکست. داعیه غلیظ کارگر دوستی!! و دفاع از حقوق عادلانه کارگران ایران!!! در شبکه گسترده مراودات بین المللی بورژوازی جای نسبتاً مهمی احراز کرد!!! از کاخ سفید تا قصر الیزه و از پارلمان بریتانیا تا مقر صدارت عظمای بورژوازی آلمان وظیفه خطیر احترام به «حق متشکل شدن کارگران»!!! را با غلظت تمام و با رعایت همه قواعد بیان، مورد تأکید قرار دادند!!! انسان که گوئی همه طبقه بورژوازی بین المللی و حتی هارترین و ددمنش ترین دولت های این نظام یگراست عزم جزم کرده اند تا در رکاب «کارگران شرکت واحد»!!! برای دستیابی توده های کارگر ایران به حق سازمانیابی علیه نظام سرمایه داری شمشیر بزنند!!! این محافل طبیعتاً در شیوه پیشبرد کار خویش نیز بی گذار به آب نمی زدند، زیرا همه ساز و برگ و تجهیزات لازم را برای «وجیه المله» کردن و عوامفریب نمودن حرفهای خود در اختیار داشتند. در طول سال هائی از قرن بیستم عادی بود که اتحادیه های کارگری وابسته به اردوگاه شوروی در چهارچوب مناسبات میان احزاب بورژوازی برادر و در جهت تحکیم اقتدار یک بخش از سرمایه جهانی در مقابل بخش دیگر، اعلامیه هائی زیر نام جانبداری از حقوق کارگران این کشور و آن کشور صادر نمایند. اما چه در آن سالها، چه ماقبل و مابعد آن و چه اساساً در تاریخ نظام سرمایه داری هیچکس به چشم ندیده بود که اتحادیه های کارگری طیف سرمایه داری غرب از حق تشکل مستقل غیردولتی طبقه کارگر ایران سخن به میان کشند. صدای همزمان و همساز این نهادها از سازمان جهانی کار گرفته تا کنفدراسیون اتحادیه های آزاد کارگری و از اتحادیه های کارگران حمل و نقل بین المللی تا اتحادیه کار کانادا و سایر اتحادیه های بزرگ و کوچک جهانی این بار صدای بسیار آشنای این بخش از بورژوازی بین المللی بود که در دائره رقابت و مجادلات درونی خود با دولت بورژوازی ایران بسیار پرطنین به میدان می آمد.

چند ضلعی اپورتونیسیم جستجوی سود در کارگاه سندیکالیسم ایرانی، با بسیج رفرمیسم راست و چپ تبعیدی تکمیل گردید. در اینجا نیز سیر ماجرا کمی طنزآمیز شد. این گروهها در گذشته های دور و نزدیک، به رغم واقعیت نهادین اجتماعی خود در ظاهر سمپاتی زیادی به سندیکالیسم و «اتحادیه های کارگری» دست نشانده بورژوازی غرب نشان نمی دادند. بعلاوه آنها معمولاً از مبارزه کارگران و مطالبات روزشان حرف می زدند و برای پر کردن ژورنال های رسمی حزب و تشکیلات از این روش استفاده می کردند. این ها روال طبیعی کار بود، اما بحث داغ «سندیکای واحد» سیره و سنت قدیم را بر هم زد، به گونه ای که همه احزاب و گروهها از ناخن پا تا موی سر طرفدار سینه چاک سندیکا سازی گردیدند، اینان نیز مبارزات و مطالبات کارگران را فراموش کردند و حق متشکل شدن سندیکائی را محتوای کل گفتگوها و جنب و جوش های خود نمودند.

به این ترتیب سندیکا و حقوق سندیکالیستی کارگر واحد یا کلاً کارگر ایرانی به مسأله ای جهانی تبدیل شد!! آنقدر جهانی و وسیع که از کاخ سفید تا سازمان جهانی کار، از اتحادیه کارگری انگلیس و کانادا تا اصلاح طلبان درون قدرت دولتی بورژوازی ایران تا احزاب و سازمان ها و اتحادهای چپ همه با سپردن «رنگها به دست بی رنگی»

به سر دادن شعار حق قانونی سندیکا برای کارگران راننده واحد پرداختند. این کارها همه انجام گرفت و حاصل آن درست همان چیزی بود که ائتلاف نانوشته سندیکالیسم ایرانی و طیف گسترده حامیان آن می خواستند. اصل مبارزه کارگران و مطالبات روز آنها بکلی گم شد. حق ساختن سندیکا و مبارزه سندیکالیستی جای همه چیز را گرفت. آنچه نیاز مشترک بورژوازی جهانی و اپوزیسیون نئولیبرالی قدرت سیاسی سرمایه داری ایران و رفرمیسم سندیکالیستی حاشیه یا درون جنبش کارگری بود همه چیز شد و مبارزات کارگران واحد و کارگران همه جاهای دیگر ایران و مطالبات و اهداف این مبارزات به هیچ تبدیل گردید. خیزش کارگران راننده نیز وثیقه اعتبار سندیکا شد. تا اینجا بخش هائی از بورژوازی برنده واقعی ماجرا بودند، به این دلیل که توانسته بودند پروسه طولانی اعتراض و خیزش کارگران شرکت اتوبوس رانی یا یکی از مؤثرترین و پرجنجال ترین مراکز کار ایران را از ریل واقعی خود خارج سازند، همه توان و ساز و برگ مبارزات کارگران را به پشت جبهه سندیکالیسم باب طبع نئولیبرالیسم منتقل نمایند و بالاخره زیر لوای حمایت از جنبش سندیکالیستی برای سنگین نمودن کفه توان خود در مناقشات جاری فیما بین با دولت اسلامی بورژوازی برنامه ریزی کنند.

در شرائطی که مبارزات کارگران راننده به اندازه کافی توسط ائتلاف این بخش از بورژوازی و رفرمیسم سندیکالیستی بین المللی به ورطه تضعیف و سردرگمی و فرسایش عمیق فرو رفته بود، دولت هار بورژوازی اسلامی با همه سببیت و ساز و کار قهر ارتجاعی و بشرستیز خود وارد میدان شد. پیداست که سرکوب مبارزات کارگران کل هدف این تهاجم شررناک را تشکیل می داد، اما حصول این هدف برای حاکمان هار سرمایه، تسویه حساب و تعیین تکلیف با سندیکالیسم درون شرکت واحد را نیز الزام آور می ساخت. دلایل این امر بسیار روشن است و من فقط به یادآوری چند نکته کوتاه در این گذر بسنده می کنم.

۱. جنبش سندیکالیستی یک جنبش بدون هر نوع قید و شرط و از هر لحاظ یک طرفه ای نیست. اساس کار سندیکالیسم بر انصراف طبقه کارگر از پیگیری مبارزه ضد سرمایه داری یا حتی مبارزه مضر برای موجودیت نظام بردگی مزدی گذاشته شده است اما جنبش سندیکالیستی در قبال امضای این تسلیم نامه، به طور معمول مطالبات و شروطی را در پیش روی بورژوازی و دولت سرمایه داری قرار می دهد. تضمین یک حداقل معیشتی برای زنده ماندن، بازتولید نیروی کار و امکان فروش این نیرو در صدر این شروط قرار دارد. از این گذشته برخی حقوق اجتماعی مانند عقد مقاوله نامه ها و قراردادهای جمعی کار میان کارگر و کارفرما، ایجاد تشکل در چهارچوب قانونیت سرمایه داری و حق اعتصاب برای وادار ساختن کارفرمایان به قبول حقوق مصرح سندیکالیستی کارگران در زمره این شروط می باشد. طبقه بورژوازی ایران و دولت های این طبقه در هیچ دوره ای از تاریخ حیات جنبش کارگری حاضر به پذیرش این مطالبات و شرائط نبوده اند و در موقعیت روز دنیای سرمایه داری به نحو اولی و به صورت مطلق و مؤکد به آن رضایت نخواهند داد. در همین جا و پیش از توضیح دلیل مسأله باید بر این نکته تأکید نمایم که ابراز تمایل یا حمایت اپوزیسیون های اصلاح طلب نئولیبرالی و لیبرالی درون و بیرون قدرت سیاسی دولت سرمایه داری اسلامی از جنبش سندیکالیستی نیز سوای یک عوامفریبی هولناک هیچ چیز دیگر نیست. آنچه اینان در فرایند این حمایت و تمایل دنبال می کنند صرفاً تغییر نام همان خانه کارگر و شوراهای اسلامی به سندیکا با کل همان محتوای فعالیت پلیسی ضد کارگری و جنایتکارانه آن است. در مورد دلیل مقاومت قاطع بورژوازی ایران علیه

سازمانیابی سندیکالیستی جنبش کارگری ایران در جاهای دیگر به شکل مشروح توضیح داده ایم. در اینجا تنها به گفتن این نکته بسنده می‌کنیم که موقعیت تا حال سرمایه اجتماعی ایران در ساختار ارزش افزائی کل سرمایه جهانی و گره خوردن شرائط بازتولید آن به شدت و وسعت استثمار هر چه دهشتبارتر توده های کارگر یک معضل اساسی بورژوازی و دولت های این طبقه در جامعه ایران و همه جوامع مشابه برای قبول قانونیت جنبش سندیکالیستی است. امتناع ایدئولوگها، نمایندگان فکری و دولتهای سرمایه داری از مماشات با سندیکالیسم در ایران بر خلاف تصور برخی تحلیل گران رفرمیست راست یا چپ مطلقاً از سر ندانم کاری و بی بصیرتی سیاسی نیست. در اینجا بیشترین بصیرت طبقاتی توحش بار بورژوائی خوابیده است و بالعکس هر چه توهم و بی بصیرتی است در زوایای فکر، نوع نگاه و کل پراتیک و رویکرد اجتماعی سندیکالیسم یا طرفداران جنبش سندیکالیستی خانه کرده است. اینانند که در باتلاق بی بن بلاهت غرقند و در ژرفنای توهمات خود دولتمردان بورژوازی را نصیحت می‌کنند که گویا نادانند!! و راه و رسم ماندگاری نظام کار مزدی را نمی‌دانند!! تمکین بورژوازی به قانونیت سندیکالیسم در ایران ولو اینکه حیاتی ترین نیاز برای ماندگاری سرمایه داری است اما در همان حال متضمن قبول پاره ای هزینه ها است. هزینه هائی که امروز طبقه بورژوازی در سطح جهانی و کل دولت های سرمایه داری دنیا هم بر خلاف قبل، تن دادن به آن را، حتی با برنامه ریزی های درازمدت خود برای ماندگار ساختن این نظام معقول نمی‌بینند. سندیکالیسم پدیده ای خاص در تاریخ مبارزه طبقاتی میان کارگران و بورژوازی در منطقه معینی از دنیا و در بطن یک شرائط تاریخی معین با کاربری لازم برای انحلال جنبش کارگری در داربست حیات سرمایه داری بوده است. این پدیده در موقعیت حاضر مبارزه میان طبقات اجتماعی مذکور، به چوب پوسیده هر دو سر لجنی تبدیل شده است که نه قاتق نان کارگر حتی در مذلت بردگی مزدی است و نه صاحبان سرمایه و دولت های آنها بدون بازسازی جامع الاطراف نئولیبرالیستی اش حاضر به قبول مخارج نگهداری آن می‌باشند. بورژوازی این مسأله را بسیار خوب می‌داند، دولت سرمایه داری ایران همیشه بدان آگاه بوده است. دولت اسلامی بورژوازی از همه بیشتر به چند و چون آن شناخت دارد، این فقط رفرمیسم راست و چپ سندیکالیستی در درون و بیرون جنبش کارگری ایران است که سعی دارد، انگاره های سخت جان ارتجاعی رمانتیسیستی را تار و پود ترمیم خانه های عنکبوتی حیات خویش سازد.

۲. از مؤلفه مهم فوق و نقش آن در امتناع سنجیده بورژوازی برای قبول قانونیت سندیکالیسم که بگذریم. موقعیت طبقه کارگر و جنبش کارگری ایران نیز در بنمایه واقعی خود هیچ مجالی برای ابراز حیات عملی و اجتماعی سندیکالیسم باقی نمی‌گذارد. توده های کارگر ایران در طول یک تاریخ طولانی صد ساله، ددمنشانه ترین شرارت ها و سرکوب ها را همراه با بدترین شکل بی حقوقی، فقر، بی مسکنی و محرومیت از هر سطح حداقل معیشتی و رفاهی تحمل نموده اند. هر مجال نفس کشیدن آزاد طبقه کارگر در ایران دریچه ای برای عروج جنبش های عظیم از سوی توده های این طبقه است. جنبش هائی که باید فاصله میان هیچ تا همه چیز را بستر کارزار خود سازد و در کلیه عرصه های زندگی اجتماعی با نظام سرمایه داری وارد کشمکش و جنگ شود. واقعیتی که حتی متشکل نبودن جنبش کارگری هم تاریخاً مانعی بر سر راه وقوع آن نبوده است. اولین انتظار بورژوازی از سندیکالیسم آن است که سد مطمئنی برای مهار این خیزش ها از ناحیه توده های کارگر باشد اما دولتمردان سرمایه بسیار خوب می‌دانند که چنین نمی‌شود و سندیکالیسم کلاً، به ویژه نوع طنزآمیز کاریکاتوری نئولیبرالیستی آن هیچ کمکی در این گذر به آنان

نخواهد کرد.

۳. سندیکالیسم در ایران بنا به واقعیت نهادین خود در یک سوی و موقعیت منتشر بورژوازی و ساختار دولتی آن در سوی دیگر می تواند کانون تمرکز نیروی اپوزیسیون های بورژوائی در مقابل قدرت مسلط دولتی این طبقه با هدف تسویه حساب های درون طبقاتی باشد. چیزی که در گذشته توسط سندیکاها دست ساخت بقائی و حزب زحمتکشان، سازمانهای کارگری آفریده سید ضیاء الدین طباطبائی و مهم تر از همه سندیکاها و وابسته به حزب توده در کارنامه مجادلات درونی میان جناح های بورژوازی تجربه شده است. آنچه اخیراً در حول و حوش « سندیکای شرکت واحد» رخ داد نیز برای سران دولت اسلامی سرمایه مهر تأییدی بر درستی همین تجربه تلقی می گردد.

به همه دلایل بالا لشکرکشی طبیعی رژیم اسلامی بورژوازی برای درهم کوبیدن مبارزات کارگران راننده شرکت واحد با سرکوب جنب و جوش سندیکالیستی درون این مبارزات توأم گردید. رژیم هیچ برنامه ای برای ممانعت با سندیکالیسم یا هیچ شکل اعتراض کارگران نداشت و رابطه میان خود و جنبش کارگری را رابطه ای بسیار یکسویه، بی هیچ قید و شرط و متضمن تسلیم محض توده های کارگر، به هر سطح شدت استثمار، تعمیق فقر، بی حقوقی و ستمکشی ارزیابی می کرد. در درون این ارزیابی کاربرد عامل زور از سوی بورژوازی و اجبار به انقیاد و تسلیم از سوی طبقه کارگر یک پدیده بسیار مفروض و بدیهی تلقی می شد. رابطه ای که رویه معکوس آن نیز به همین اندازه ساده و شفاف است. رژیم و کلاً نظام سرمایه داری تنها در آنجا، به شرطی و به میزانی کوتاه خواهد آمد که جنبش کارگری متوسل به اعمال قدرت وسیع و سرنوشت ساز شود. مبارزه طبقاتی در واقعیت جدی و سره و شفاف خود درست همین است. بورژوازی تاریخاً این واقعیت را خوب درک کرده است، اما فرمیسم راست و چپ و سندیکالیسم قادر به فهم آن نبوده و نیستند. اینان بر همین اساس همواره در تلاشند تا توده های کارگر ایران را هم به دار کج فهمی، سازش طلبی و پراگماتیسم منحط خویش آویزان سازند. هیچ انسان دارای هیچ سطحی از عقل سلیم تردید ندارد که عناصر ذینفوذ هیأت رئیسه سندیکای شرکت واحد سوای تمکین دولت اسلامی بورژوازی به عرف سندیکالیسم، به قبول مقوله نامه های سازمان جهانی کار، به قبول بخش های ناچیزی از حقوق سندیکالیستی کارگران، به پذیرش سه جانبه گرایی و تن دادن به گفتگوی بسیار دوستانه و مسالمت آمیز میان سندیکای کارگران و کارفرمایان هیچ انتظار و خواست و ایدآل دیگری نداشته اند و اکنون نیز ندارند. این واقعیتی است که آنان خود در همه جا، در سر هر کوی و برزن، در کلیه محافل داخلی و بین المللی، در تمامی آنچه نوشته اند و گفته اند، در زندان و در آزادی، در محافل انس خصوصی با کارگران و در دفاعیه های حقوقی و کیلان، در خلوت و آشکار و همه جا آن را فریاد کرده اند و هیچگاه هیچ کلامی نقیض آن بر زبان نرانده اند. دولت بورژوازی اسلامی نیز این مسأله و واقعیت صریح این پدیده را بسیار خوب متوجه است و کمترین تردیدی در صحت آن ندارد. با همه این ها در داربست شرائط موجود، نه خواستار هیچ نوع سازشی با سندیکالیسم بوده است و نه حتی در ضرب و شتم و سلاخی سران این رویکرد هیچ شکی به خود راه داده است. دلیل آن همان است که در بالا توضیح داده شد. دولت بورژوازی به چند و چون مصالح بازتولید سرمایه اجتماعی ایران وقوف کامل دارد، سرکوب بدون هیچ قید و شرط جنبش کارگری و هر سطح از مطالبات طبقه کارگر را نیاز جبری این روند می بیند. سندیکالیسم در اینجا بر خلاف اروپای غربی پایان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم درد چندانی از نظام بردگی مزدی حل نمی کند، در همان حال که هیچ خاصیتی هم برای علاج هیچ نوع دردی از

طبقه کارگر به همراه ندارد. سندیکالیسم سازش میان کارگران و سرمایه است. در جامعه ایران بورژوازی به هیچ وجه خواستار این سازش نیست و کارگری که دنبال آه و ناله های مشمنز و ملال انگیز سندیکالیستی می افتد بدون تردید آب در هاون می کوبد. او نه فقط بر بنیاد مبارزه طبقاتی خویش، نه فقط بر هر رویکرد رهائی خود از شر توحش سرمایه داری که حتی بر جنگ و جدال روزمره اش برای نازل ترین میزان بهای نیروی کار، حتی برای حصول دستمزدهای معوقه اش بسیار ناآگاهانه چوب حراج می زند. همه سندیکالیست ها و کلیه محافل مزور دروغگوی سندیکالیست که تا امروز با هزاران حيله و ترفند و تئوری بافی های منحط عاریه گرفته از سران سوسیال دموکراسی، واقعیت شفاف سندیکالیست بودن خود را پنهان داشته و می دارند باید تسلیم این حقیقت گردند. آنچه دولت اسلامی سرمایه در حال حاضر با اسانلو، مددی و سایر فعالین سندیکائی می کند، بارزترین گواه این حقیقت است. اشتباه مهمی است اگر محتوای اجتماعی مواجهه دولت اسلامی با اسانلو و همانندان وی با نوع رویارویی این رژیم در مقابل محسن سازگارا، اکبر گنجی، آجاجری یا سایر ایادی علم و کتل اصلاحات ارتجاعی نئولیبرالی یکسان تلقی شود. یک کاسه کردن این چالش ها خط کشیدن بر واقعیت های اجتماعی و طبقاتی نهفته در پشت این دو رویارویی متفاوت است. اسانلو، مددی و همراهان، نمایندگان یک گرایش آشنای رفرمیستی در درون جنبش کارگری، خواستار سازش طبقه خویش با نظام بردگی مزدی و دوستدار احتراز جنبش کارگری از مبارزه برای نابودی سرمایه داری هستند. دار و دسته موسوم به دوم خرداد بخشی از طبقه بورژوازی، شرکای مستقیم قدرت دولتی سرمایه، سازمان دهندگان استخواندار دیکتاتوری هار و کل نظم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بشرستیز سرمایه علیه طبقه کارگر می باشند. جدال حکام روز سرمایه با اینان جدال درنده ترین باندهای قدرت بورژوازی با همدیگر بر سر چگونگی اعمال نظم تولیدی و سیاسی سرمایه بر توده های کارگر است. حمله دولت اسلامی به سندیکالیسم و در همین راستا زندان و شکنجه اسانلو و اسانلوها مستقل از نقش مخرب سندیکالیسم برای مبارزه طبقاتی ضد سرمایه داری توده های کارگر، در اساس خود نیاز حمله این رژیم به جنبش کارگری و مبارزات روز کارگران است. حاکمان سرمایه اسانلو را زندانی می سازند زیرا به سندیکالیسم نیاز ندارند و به این دلیل که حتی قبول مطالبات محقر و بی رمق سندیکالیستی بخشی از طبقه کارگر را به سود سرمایه نمی بینند.

کی برد؟ کی باخت؟

بازندگان چه باید بکنند تا باخت خود را جبران نمایند؟

همه بخشهای مختلف بورژوازی و مجریان سیاست های آنها، از دولت هار اسلامی تا دار و دسته اصلاحات نئولیبرالی، تا دولت های سرمایه داری غرب و اتحادیه های کارگری ابزار دست سرمایه جهانی هر یک به اندازه توان و کم و بیش متناسب با نوع نیاز، در صف طویل برندگان صحنه کارزار برای خود جا باز کردند و در این گذر کارگران راننده شرکت واحد تنها بازندگان واقعی ماجرا شدند. دولت اسلامی مبارزات کارگران را سرکوب کرد و مطابق معمول فاتح میدان جنگ شد. بورژوازی غرب نشان افتخار کارگر دوستی و دفاع پر احساس از حق مبارزه متشکل کارگران ایران علیه نظام سرمایه داری!!! را بر طیلان پرغرور بشردوستی دیرین خود نصب کرد!!! تا کارگر ایرانی صحت حرف ناسیونالیست های مدافع حقوق او!! و داغدار سینه چاک غیبت اسفبار بورژوازی

صنعتی!! در سرزمین کنونی آریاهای دیروز را راستی راستی باور کند!!! سناتورهای دموکرات و به ویژه محافظه کار امریکا و نه کمتر از همه آنها آقای بوش و خانم رایس توانستند به دنیا نشان دهند که تا کنون بسیار بی جهت به دشمنی با بشریت متهم شده اند!!! برعکس بسیار هم کارگر دوست و حق پرست و به ویژه حق کارگر پرست هستند!!! و شاهد زنده این مدعا هم جانبداری مصمم آنها از حق سندیکا برای کارگران شرکت اتوبوس رانی تهران است!!! سازمان جهانی کار و اتحادیه های کارگری ابزار دست سرمایه بین المللی در سرکوب هر تحرک ضد کار مزدی کارگران دنیا، برای نخستین بار به دنیای فکر کارگر ایرانی پا گذاشتند و به کمک راهنمایان عالی مقام و کار کشته « احزاب » و « اتحادها » ی « کمونیستی »!!! ایرانی برای کارگران توضیح دادند که به راستی ناجیان سخت کوش طبقه کارگر بین المللی و پرچمداران پاکدل رهائی توده های کارگر از شر استثمار و همه مصائب سرمایه داری می باشند!!! در باره موفقیت های دار و دسته اصلاحات نیاز به توضیح نیست. « چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است » سندیکالیست ها اندرونی اینها را وقتی قرار بود نان « دفاع از حق سندیکای کارگر واحد »!!! شکم دولتمرد غربی سرمایه را پر کند اولویت حق این جماعت بومی جای حرف نداشت. همه اینها بردند، حتی سکت های سیاسی راست و چپ ایرانی مشیر و مشار اتحادیه های آلت دست سرمایه جهانی نیز بردند. زیرا به هر حال برای تغذیه ژورنالیسم ورشکسته بی مشتری و بدون خواننده حزب، محفل و اتحاد خود کمی ماتریال پیدا کردند. آنان که باختند و بسیار هم باختند کارگران راننده شرکت واحد بودند. آنان تنها کسانی بودند که دست از پا درازتر با موقعیت مغلوب از مرکز میدان کارزار به حاشیه این میدان پرتاب گردیدند. کارگران به دنبال همه این مجادلات طولانی، اعتصابی چنان عظیم و همبستگی و اتحادی چنان نیرومند حتی به مطالبات اولیه خود نیز دست نیافتند. این جنگ اما بازنده دیگری نیز داشت. سندیکالیسم کارگری درون شرکت واحد نیز به طور قطع بازنده شد و برای کار خود توانی سنگین پرداخت. این دو باخت از یک جنس نیستند، بازندگان تعلقات طبقاتی واحدی دارند، نتایج سوء و عواقب زیانبار هر دو تا بر جنبش کارگری تحمیل گردید. دلیل هر دو باخت نیز تا جایی که به سرکوب، کشتار و توحش دولت بورژوازی مربوط می شود، مسلماً یکسان است اما زمینه ها و ادله واقعی آنها در درون جنبش کارگری اصلاً با هم یکسان نیست. توده های کارگر باختند زیرا که قادر به تعمق راه درست مبارزه ضد سرمایه داری نشدند و سندیکالیسم کارگری درون شرکت واحد باخت زیرا مصر بود تا مبارزه طبقاتی را با سازش طبقاتی نسخه پیچی کند!!! درست بر همین اساس شکست این دور مبارزه برای هر دو رویکرد بسیار درس آموز است و این سؤال به درستی و به طور مؤکد در پیش روی هر دو و به بیان سیلیس تر در پیش روی کل کارگران قرار دارد که چه باید کرد؟ چگونه باید و می توان از بار فشار شکست ها کاست؟ برای مقابله ممکن و مقدر با وقوع شکست ها چه کارهایی باید انجام داد؟ چگونه می توانیم ریل شکستهای محتوم در میدانهای مین گذاری شده دشمن را به سوی آوردگاه واقعی ضد سرمایه داری و خارج از دایره شکست حتمی تغییر داد و بالاخره چگونه می توان جاده پیروزی علیه بردگی مزدی را تسطیح کرد؟ پاسخ این پرسش ها مسلماً در هیچ کجا هیچ بسته بندی آماده ای ندارد. رفرمیسم راست و چپ البته دارد، سندیکا برای جنبش کارگری که یک « جنبش بورژوائی است »!!! و حزب برای شایستگان کمونیست!!!، تبعیت اولی از دومی، به قدرت رسیدن دومی با قدرت اولی و سوسیالیسم آشنای سرمایه داری دولتی خروار خروار در قفسه های هر مغازه کوچولوی حزبی و گروهی موجود است. اما اینها فقط برای خود آنها خوب

است. بحث بر سر این است که به عنوان کارگران شرکت واحد و کل کارگران ایران و جهان چه باید بکنیم؟ در اینجا است که حرف زدن سخت است زیرا که قرار است حرفها در جنبش ضد سرمایه داری و برای محو کار مزدی طبقه ما آفتابی و عینی گردد. با همه اینها گفتن اجتناب ناپذیر است، گفتن بخش لایتجزائی از پراتیک است، باید فکرها را با هم در میان گذاشت و دستمایه پراتیک مشترک پیکار ساخت. باید تجارب را به درس تبدیل کرد و آنچه در اینجا می آید، از ورای چنین نگاهی بر می خیزد. حرف ها این ها است:

۱. این حرف که باید برای گرفتن حق تشکل یا حق اعتصاب مبارزه کنیم حرفی بی معنی، حرف سندیکالیسم و فرمیسم راست و چپ مترصد بهره گیری اپورتونیستی از جنبش کارگری است. متشکل شدن و اعتصاب کردن اموری نیستند که انجام آنها نیازمند مصوبات قانونی دولت سرمایه داری باشد. معلوم است که باید علیه سرمایه داری متشکل شد، نه سرمایه داران و دولت آنها آنقدر احمق و مستأصل هستند که به خواست ما برای متشکل شدن علیه خود و علیه بنیاد هستی مادی و اجتماعی خودشان رضایت دهند و نه اساساً طرح این خواست هیچ معیار و منطق عقل سلیم انسانی برای خود ما همراه دارد. طبقه ما و طبقه بورژوازی دو دشمن آشفتنی ناپذیر رویارو در یک صحنه مصاف سرنوشت تاریخی هستند، چرا باید فکر کنیم که دشمن حق ما برای جنگ علیه خودش و نظام اقتصادی و اجتماعی حاکم را به صورت یک حق مسلم پابرجای انسانی و حقوقی و طبقاتی به ما تفویض کند؟! سخنی متناقض تر از این در کجا می توان پیدا کرد؟! آنان که از این حق سخن می گویند بسیار خوب می دانند چه می گویند. آنان با نظام سرمایه داری سر جنگ ندارند. از دولت بورژوازی می خواهند که به آنان پروانه فروش نیروی کار و حق زندگی در سیطره نظام بردگی مزدی بدهد. برای این کار احتیاج به انعقاد قراردادهای قانونی با کارفرمایان دارند و در همین گذر نیازمند پشتوانه قانونی و حقوقی برای به ثمر رسیدن این قراردادها می باشند، حق اعتصاب می خواهند و خواستار اعتبار قانونی تشکل خود هستند. این حرفها اما علاج درد ما و توده های وسیع همزنجیران ما در هیچ کجای جهان امروز نیست. بعلاوه بسیار مسخره است که عمری اعتصاب کنیم و همزمان داد بزنیم که ما حق اعتصاب می خواهیم، عمری مبارزه کنیم و فریاد سر دهیم که به ما اجازه متشکل شدن بدهید. به جای همه این کارها باید متشکل شویم، اعتصاب کنیم، بیشتر و بیشتر مبارزه کنیم و از همه اساسی تر اینکه مبارزه و سازمانیابی روز ما علیه سرمایه داری در هر میدان و هر قلمرو حیات اجتماعی با محور واقعی پیکار آگاهانه و افق دار محو کار مزدی ارگانیک گردد.

متشکل شدن به طور واقعی هیچ مسأله رمز آمیزی نیست. اگر از گذشته های دور و نزدیک چشم پوشیم فقط در همین چند سال اخیر دنیائی بحث پیرامون سازمانیابی کارگران نگاشته شده است. برخی از این مباحثات طبیعتاً لازم بوده است اما بخش اعظم آنها صرفاً دهن باز کردن برای هیچ نگفتن یا تکرار ملال انگیز داستانهای کهنه بی آموزش و بدون هیچ ارزش بوده است. متشکل شدن یعنی به هم پیوند خوردن، همصدا شدن، با هم به راه افتادن و دست به مبارزه متحد و همدل زدن برای اینکه مطالبات خویش را بر نظام سرمایه داری تحمیل کنیم و برای اینکه جنگ همیشگی خویش علیه این نظام را به پیش ببریم. در هیچ کجای این فرایند هیچ اصل آسمانی و هیچ حکم کلی یا جزئی زمینی برای رجوع به دولت بورژوازی و گرفتن اجازه این فعالیت ها حک نگردیده است. از این مهمتر در هیچ کجای آن نوشته نشده است که حتماً باید برای این تلاشها اسم و رسم خاصی داشت، اصلاً معلوم نیست چرا برای انجام

اموری که جبر زندگی و اجبار شرائط معاش و مبارزه ما علیه وضعیت شررناک زیست ماست باید حتماً اساسنامه و مرامنامه و برنامه و هزار چیز دیگر سر هم کنیم. تازه اگر اینها ضرورت دارد که در شرائطی هم دارد، باید ضرورت خود را از بطن پروسه پیکار و سازمانیابی جنبشی که داریم بر ما تحمیل کند. راه انداختن دنیائی جار و جنجال و مباحثات مشروح حقوقی و تشکیلاتی عاریه گرفته از محافل فکری سرمایه داری در این گذر به طور قطع سیره خودجوش جنبش ضد سرمایه داری ما نیست. به یک اعتصاب ساده کارگری که هر فعال واقعی جنبش ما به کرات در آن شرکت داشته است خوب نگاه کنیم. مطالبه واحد و اراده استوار جمعی همه را به هم پیوند می زند. کل کارگران در خلوت و آشکار این خواسته جمعی مشترک را با هم به گفتگو می ایستند. در خانه، اتوبوس، پشت ماشین کار، در سالن غذاخوری کارخانه، به صورت پچ، پچ یا بلند بلند مطالبات همگانی خود را نجوا و سپس فریاد می کنند. گفتگوها همه جا با عمل همراه است. هر تعداد کارگری که با هم سخن می گویند چند و چون تدارک اعتصاب را نیز در متن همین حرفها موضوع مشورت فیما بین می سازند. حرفها در سراسر فضای کار و فکر کارگران می پیچد، یک جنبش زنده واقعی حول مطالبات مشترک روز به راه می افتد. جنبشی که فعالین و سخنگویان و برنامه ریزان و پیشروان خود را همدل و همصدا در کنار هم قرار می دهد و سرانجام به صورت یک اعمال قدرت نیرومند در شکل اعتصاب یا هر اقدام دستجمعی دیگر خود را ظاهر می سازد و بر بورژوازی تحمیل می نماید. بیانیید برای لحظه ای فکر کنیم اگر کارگران این و آن کارخانه به جای طی این پروسه مادی موفق روزها و روزها می نشستند و اندر نعت متحد شدن، در اوصاف، متشکل شدن، در باره مشخصات تشکل، خواص اعتصاب، فواید قبول مطالبات و امثال اینها حرف و باز هم حرف می زدند، به این هم بیاندیشید که اگر کارگران به جای طی این روند، متفکران و نخبگان را ماموریت حزب سازی و عوام الناس کارگری را با اقتناع به « بورژوائی» بودن جنبش آنها!!! وظیفه سندیکاسازی تقریر می کردند و تازه بعد از همه اینها، برای اعتصاب کردن و یا اجتماع اعتراضی خود در اینجا و آنجا دنبال راه لهای قانونی می گشتند!!! به راستی در این صورت چه اتفاق می افتد؟ جواب برای هر کارگری از آفتاب نیمروز هم روشن تر است. همه فاجعه ها رخ می داد، شاید خیلی کارها می شد، اما تنها کاری که مطلقاً انجام نمی شد اعتصاب بود، واقعه ای که مطلقاً به وقوع نمی پیوست اعمال قدرت متحد جمعی علیه بورژوازی بود و تنها چیزی که هیچگاه لباس واقعیت نمی پوشید تحمیل مطالبات بر صاحبان سرمایه بود، تازه اعتصاب روزها پیش از هر نوع بستن نطفه، توسط جلادان و نیروی دژخیم قهر بورژوازی تار و مار می گردید.

فرایند جنب و جوش کارگران در سازمانیابی و پیشبرد یک اعتصاب و چگونه به هم پیوند خوردن و متشکل شدن و اتحاد آنها در این روند نمونه ساده اما بسیار درس آموزی برای سازمانیابی ضد سرمایه داری در هر محیط کار و تولید و در مقیاس سراسری و طبقاتی است. نقش مطالبات مشترک در اینجا بسیار اساسی است. این خواسته های همگن و هم سنخ و ضرورت حیاتی و غیرقابل گریز تحمیل آنها بر بورژوازی است که نقش ساروج را در اتصال ما به هم بازی می کند. ما متحد و مشکل می شویم زیرا زنجیر استثمار و بردگی و بی حقوقی و ستمکشی ناشی از وجود سرمایه بر دست و پای همه ما به مرگبارترین شکلی سنگین است. ما مطالبات مشترکی داریم که باید آن را بر کارفرمایان، بر کل طبقه صاحبان سرمایه و بر دولت سرمایه داران تحمیل کنیم. رهائی ما از شر استثمار و شرارت و توحش نظام سرمایه داری نیازمند وحدت و سازمانیابی پیکار کل طبقه بین المللی ماست. اینهاست که بسان پرقوام

ترین رشته الیاف ما را به هم می دوزد. درست بر همین اساس برای گذاشتن سنگ بنای متشکل شدن خود باید از یک منشور رادیکال مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری و با افق محور کار مزدوری حرکت کنیم.

۲. پروسه سازمانیابی ما در متن همان جریان واقعی کار و استثمار و زندگی و تحمل مصائب سرمایه داری توسط ما به پیش می رود. این جنبش ماست که باید متشکل شود و این سازمانیابی مبارزات جاری ما است که در هر گام خود راه را برای اتحاد نیرومندتر، اعمال قدرت وسیع تر و مؤثرتر، مبارزه آگاهانه تر و افق دار تر علیه سرمایه داری و برای محور نظام بردگی مزدی هموار می سازد. هر نوع تفکیک اینها از هم کاری عبث و زیانبار است. درست بر همین مبنی تلاش ما برای متشکل نمودن خود باید از درون هر کارگاه و کارخانه، هر شرکت حمل و نقل و هر شبکه اتوبوس رانی، هر مدرسه و بیمارستان، هر کشت و صنعت و در یک کلام هر مرکز کار و تولید اجتماعی آغاز شود. در اینجا است که باید منشور مطالبات پایه ای ضد سرمایه داری را میعاد گفتگوی روز خود و جریان مستمر ارتباط و همدلی و مشورت و نقد و انتقاد سازنده برای متحد شدن و سازمان یافتن مبارزات خود کنیم.

۳. سازمانیابی ما در هر مرکز کار و تولید نخستین گام است و از اهمیت اساسی برخوردار است اما باید بدانیم که مطلقاً چاره واقعی درد ما نیست. اولاً بخش وسیعی از همزنجیران طبقاتی ما اصلاً محل کاری ندارند که در آن با هم سازمان یابند. میلیونها کارگر بیکار، میلیونها زن خانه دار که پیدا و ناپیدا به بی رحمانه ترین شکل ممکن آماج استثمار و توحش نظام سرمایه داری هستند هیچ محل کار مشترکی ندارند. ثانیاً هدف متشکل شدن ما اعمال قدرت جمعی علیه بورژوازی و تحمیل مطالبات خود بر سرمایه داری با توسل به همین نیروی متحد جمعی است. کارگران بیکار یا زنان خانه دار یا همزنجیران دیگر ما که در چنین وضعیتی قرار دارند با فرض سازمانیابی خود چگونه می خواهند قدرت متشکل خود را علیه سرمایه داران به میدان بکشند و چگونه می خواهند این قدرت را بر بورژوازی اعمال نمایند؟ ثالثاً در شرائط روز دنیای سرمایه داری صرف سازمانیابی ما در این و آن مرکز کار به هیچ وجه قادر به تضمین موفقیت این مبارزه علیه سرمایه داران و دولت سرمایه داری نیست. در موقعیتی که رقابت برای یافتن چند ساعت کار در صفوف طبقه ما بیداد می کند، در زمانی که شمار کثیر همزنجیران ما برای اشتغال چند روزه تعهدنامه های یکسویه سفید بی هیچ قید و شرط امضاء می نمایند، روزگاری که سرمایه دار اسکانديناویائی و آلمانی در یک چشم به هم زدن نیروی کار شاغل بومی خود را با کارگر ارزان بهای چینی جایگزین می سازد، آری در چنین وضعی بسنده کردن به تشکل محدود محیط کار حلال هیچ مشکلی نیست. رابعاً و مهمتر از همه اینها، مطالبات پایه ای ما مطالباتی سراسری و ضد سرمایه داری است، برای تحمیل این مطالبات بر بورژوازی باید به گونه ای سراسری، یکپارچه و طبقاتی وارد میدان کارزار شد. تشکلهای سرمایه ستیز در هر مرکز کار و تولید باید به هم پیوند خورد تا توان آن را داشته باشد که کل قوای طبقاتی ما را یکجا بسیج نماید و در مقابل دشمن به صف کند. تشکل کارگر نفت، برق و آب، ذوب آهن و پتروشیمی، تشکل راننده کامیون های جاده بندرعباس و عسلویه و خرمشهر به تمام نقاط ایران، تشکل راننده اتوبوسرانی واحد و متروی تهران و تشکل سایر بخش های طبقه کارگر تنها از طریق حضور ارگانیک خود در یک ظرف سراسری است که می تواند از یک سوی موفقیت پیروزی هر اعتراض و مبارزه جاری علیه کارفرمایان را تضمین کند و از سوی دیگر کل این مبارزات را بستر تدارک جنگ نهائی با نظام سرمایه داری سازد.

۴. سندیکالیسم و سکتاریسم دو آفت مرگ آفرین تاریخی برای مبارزه طبقاتی و برای هر جنب و جوش ضد کار مزدی ما هستند. تاریخ قرن بیستم در همه جهان، تاریخ یکه تازی این دو رویکرد منحط بورژوا مسلک و سرمایه داری تبار در جنبش جهانی طبقه کارگراست. این دو رویکرد به رغم ظاهر متفاوت خود دو روی یک سکه اند و در ستیز با جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی طبقه ما بسیار همدل و همداستانند. هر دو آماده اند تا برای قلع و قمع ما با اپوزیسیون های منحط رسمی بورژوازی و حتی با قدرت مسلط دولتی سرمایه داری دست بیعت بفشارند. معضل مهم در مورد این دو رویکرد آن است که بخش وسیعی از ابوابجمعی آنها در همه جا لباس بدل به تن دارد. سکتاریسم خود را در پشت نام «چپ»، «کارگر دوستی» و ساختن حزب برای طبقه کارگر پنهان می سازد. طیف بسیار وسیعی از سندیکالیست ها نیز خود را «طرفداران سندیکاسازی اما مخالف سندیکالیسم» معرفی می کنند!! هر دو تندیس برآند که جنبش ما ظرفیت ستیز با نظام سرمایه داری را دارا نیست، توصیه می کنند که برای گرفتن مطالبات روز خود سندیکا بسازیم و برای رهایی خود از مصائب موجود، این و آن حزب سیاسی بورژوائی ماوراء طبقه خود را بر سکوی اقتدار دولتی بنشانیم. جنبش ما علیه سرمایه داری، به ویژه مبارزه مان برای سازمانیابی علیه بردگی مزدی در همه جا با خطر دخالت این رویکردها و تلاش آنها برای شکست این مبارزات مواجه است. سکتاریسم و سندیکالیسم را باید هر چه بیشتر و عمیق تر شناخت، حجاب کارگردوستی و چپ نمائی را از چهره آنها برداشت و راه تأثیرگذاری های مخرب فرقه ای و سازشکارانه آنها بر جنبش کارگری را مسدود ساخت.

۵. دراز کردن دست نیاز به آستان اتحادیه هائی که خود زیر نام کارگران، گور کن مبارزات ضد سرمایه داری طبقه کارگر بین المللی هستند. به مصداق شعر آن شاعر فقط «بستن پل برای عبور از آبروی خود» و در اینجا بستن پل بر روی تمامی قدرت مبارزه طبقاتی خود است. کارگر ایرانی نیروی حامی جنبش خویش را باید در میان توده های طبقه خود در سراسر دنیا و در میان گردانهای مصمم پیکار ضد سرمایه داری جنبش جهانی خود دست و پا نماید. این کارگران متشکل در شوراهای کارگری «زنون» و «پوشاک بروکمن» آرژانتین «بیک سیستم» آلمان و توده وسیع کارگران جهانند که کارگر ایرانی می تواند و باید برای پیوند خوردن با آنها، استمداد از حمایت آنها و یاری رساندن به مبارزات ضد سرمایه داری آنها تلاش کند.

نکات فوق و سایر مسائل مهم جنبش روز ما علیه سرمایه داری همواره مورد تأکید فعالین واقعی این جنبش بوده است. اینان در بحبوحه مبارزات کارگران شرکت واحد بر اهمیت اتکاء توده های کارگر راننده به قدرت متحد طبقاتی خود، تلاش برای سازمانیابی این قدرت و ضرورت اجتناب از افتادن به ورطه راه حلهای سندیکالیستی تأکید نمودند. در همه نوشته ها بیشترین میزان جانبداری از مبارزات کارگران را با نقد سندیکالیسم به هم آمیختند و نسبت به نقش سندیکالیسم در سوق دادن جنبش کارگران به میدان تسویه حساب های درونی میان بخشهای مختلف ارتجاع هار بورژوازی هشدار دادند. واقعیت این است که سیر رخدادهای درون مبارزات کارگران شرکت واحد و سایر تلاشهای اخیر فعالین کارگری در جاهای دیگر در طول سالهای اخیر، صحت آن حرفها، راهکارها، تحلیلها و نقد و انتقادات را به اندازه کافی تأیید و تأکید کرده است. رانندگان شرکت واحد از متن شرائط کار و استثمار خود حول مطالبات مشترک خویش به هم پیوند خوردند. آنان به صورت بسیار طبیعی اعمال قدرت جمعی علیه کارفرما را چاره کار خود یافتند و خواستار اعتصاب شدند. این جنب و جوش و تلاش می توانست بستر سازمانیابی ضد سرمایه داری

آنها باشد اما راه حل سندیکالیستی این پروسه را به کجراه برد. آویخته شدن مبارزات به دار سندیکاسازی سوای اختلال در فرایند سازمانیابی درست کارگران علیه سرمایه میدان را برای بهره گیری فرصت طلبان گوناگون حتی بدترین دشمنان طبقه کارگر از این مبارزات هموار ساخت. عوامل اخیر به صورت تعیین کننده ای روند مبارزه کارگران را تضعیف کرد و آن را در مقابل تعرض دولت بورژوازی بیش از پیش آسیب پذیر ساخت.

یک مورد مهم دیگر در همین راستا سرنوشت کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل ضد سرمایه داری طبقه کارگر است. اساس کار این کمیته سازمانیابی توده های کارگر در متن شرائط کار و استثمار و زندگی خویش علیه بردگی مزدی در همه قلمروهای حیات اجتماعی بود. اما این رویکرد رادیکال طبقاتی از همان دقایق نخست آماج حمله سکتاریسم و نفوذ جریانات سکتاریستی واقع شد. روزهای شروع کار کمیته در همان حال که روزهای نوید بخشی برای فعالین ضد سرمایه داری اندرونی جنبش کارگری ایران بود روزهای بسیار تلخی در تاریخ حیات گروه های سکتاریست تلقی می گردید. منطق اینان بسیار صریح آن بود که هر چه در خدمت منافع و اهداف سکت آنها نیست نباید جان گیرد. تفرقه اندازی میان فعالین کارگری، سوء استفاده از پائین ناآگاهی و توهم برخی از این فعالین به کمونیسم نمائی عمیقاً دروغین سکتاریسم، همدستی با رفرمیسم راست برای پیشبرد پروسه تفرق کارگران، تلاش وسیع برای آویختن جنبش کارگری به اتحادیه های تا مغز استخوان مزدور نظام بردگی مزدی، اتحاد عمل سازی های فرقه ای و کوشش برای منحل نمودن کمیته در گرداب فرقه بازی های کاریکاتوری مریخی و بسیاری کارهای دیگر در زمره خطوط کلی چالش سکتاریسم با رویکرد گرایش رادیکال کارگری برای سازمانیابی جنبش ضد سرمایه داری و با افق لغو کار مزدی کارگران بود. یک تفاوت اساسی سیر حوادث درون کمیته هماهنگی با مبارزات کارگران شرکت واحد در این قرار داشت که در اینجا رویکرد ضد کار مزدی با اراده ای مصمم در مقابل تلاش های سکتاریستی و توطئه چینی های رفرمیسم چپ و راست ایستادگی می نمود.

تمامی تجارب بالا و آموزه های دیگری که از تاریخ طولانی حیات جنبش کارگری جهانی در پیش روی ماست، همه و همه با صدای بلند بر سر ما فریاد می زنند که باید با اتکاء به نیروی عظیم توده های طبقه خود، با طرد رفرمیسم راست و چپ، با گذاشتن دست رد بر سینه سندیکالیسم و سکتاریسم، در عمق شرائط کار، استثمار و زندگی خود حول مطالبات اساسی طبقاتی خویش، در کلیه قلمروهای حیات اجتماعی، علیه استثمار و تمامی اشکال ستم سرمایه داری و برای محو نهائی این نظام متحد و متشکل شویم. این کار محتاج آویختن به دار قانونیت بورژوازی نمی باشد، تنظیم اساسنامه و بخشنامه و برنامه نیست که جنبش می سازد و جنبش سازمان می دهد، این جنبش وجود دارد و همین جنبش است که باید سازمان یابد. هر سند مکتوب یا نامکتوب تا آنجا معتبر است که ضرورت وجودی خود را از عمق ملزومات سازمانیابی طبقاتی ما اتخاذ و احراز نماید. با اتحاد عمل میان فرقه هائی که خود قادر به جا به جا کردن شاخ ملخی نیستند، هیچ ظرفی برای هیچ نوع مبارزه و اعمال قدرتی علیه سرمایه داری پدید نمی آید، با ساختن سندیکاهای قانونی و انداختن طناب دار قانون سرمایه بر گلوی خود نه فقط هیچ مبارزه ای علیه استثمار و شرارت سرمایه را سازمان نمی دهیم که بالعکس خود را سخت تر و سخت تر خفه می سازیم.

ناصر پایدار

دوازدهم نوامبر ۲۰۰۷